

آیا حضرت محمد (ص) فرمود: من در زمان انوشیروان عادل متولد شدم؟

منبع: درس‌هایی از تاریخ تحلیلی اسلامی جلد ۱ صفحه ۱۱۱

نویسنده: رسولی محلاتی

حدیث: ولدت فی زمن الملك العادل

این حدیث نیز در برخی از روایات بدون سند از رسول خدا «ص» نقل شده که فرمود: «ولدت فی زمن الملك العادل انوشیروان»^(۱) «من در زمان پادشاه دادگر یعنی انوشیروان متولد شدم...»

ولی این حدیث گذشته از اینکه از نظر عبارت فصیح نیست و بسختی می‌توان آن را به یک ادیب عرب زبان نسبت داد تا چه رسد به پیامبر اسلام و فصیح‌ترین افراد عرب از چند جهت جای‌خدا شده و تردید است:

۱- از نظر سند که بدون سند و بطور مرسل نقل شده... و از کتاب «الموضوعات الکبیر علی قاری» -یکی از دانشمندان اهل سنت- نقل شده که در باره این حدیث چنین گفته:

«... قال السخاوی لا اصل له، و قال الزرکشی کذب باطل، و قال السیوطی قال البیهقی فی شعب الایمان: تکلم شیخنا ابو عبد الله الحافظ بطلان ما یرویه بعض الجهلاء عن نبینا «ص» ولدت فی زمن الملك العادل یعنی انوشیروان»^(۲).

یعنی سخاوی گفت: این حدیث اصلی ندارد، و زرکشی گفته: دروغ باطلی است، و سیوطی از بیهقی در شعب الایمان نقل کرده که استادش ابو عبد الله حافظ در باره بطلان آنچه برخی از نادانان از پیغمبر ما «ص» روایت کرده‌اند که فرمود: «ولدت فی زمن الملك العادل یعنی انوشیروان» سخن گفته...

۲- طبق این حدیث رسول خدا «ص» انوشیروان ساسانی را به عدالت ستوده، و دادگر و عادل بودن او را گواهی داده، و بلکه به ولادت در زمان وی افتخار ورزیده، ولی با اطلاعی که ما از وضع دربار ساسانیان و انوشیروان داریم نسبت چنین گفتاری برسول خدا «ص» و تأیید عدالت او از زبان رسول خدا «ص» قابل قبول و توجیه نیست، و ما در اینجا گفتار یکی از نویسندگان معاصر را که در باره زندگی چهارده معصوم علیهم السلام قلم‌فرسائی کرده و اکنون چشم از این جهان بر بسته ذیلاً برای شما نقل می‌کنیم، تا به بینیم واقعا سلطان عادل در گذشته وجود داشته؟ و آیا انوشیروان عادل بوده یا نه؟ نویسنده مزبور چنین می‌نویسد:

انوشیروان کسری به عدالت مشهور است ولی اگر نگاهی بی طرفانه باوضاع اجتماعی ایران در زمان سلطنت وی بیفکنیم خواه و ناخواه ناچاریم این عدالت را یک «غلط‌مشهور» بنامیم. زیرا در زمان سلطنت انوشیروان عدالت اجتماعی بر مردم ایران حکومت نمی‌کرد.

در اجتماع از مساوات و برابری خبری نبود، ملت ایران در آن تاریخ با یک اجتماع چهار طبقه‌ای بسر می‌برد که محال بود بتواند از عدالت و انصاف حکومت بهره‌ور باشد.

درست مثل آن بود که ملت ایران را در چهار اتاق مجزا و مستقل جا بدهند و هر یک از این چهار اتاق را با دیواری محکم‌تر از آهن و روی، از اتاق دیگر سوا و جدا بسازند.

گذشته از شاه و خاندان سلطنتی که در راس کشور قرار داشتند نخستین صف، صف «ویسپهران» بود که از صفوف دیگر ملت به دربار نزدیکتر و از قدرت دربار بهره‌ورتر بود. طبقه ویسپهران از امیرزادگان و «گاه‌پور»ها تشکیل می‌یافت.

و بعد طبقه «اسواران» که باید از نجبا و اشراف ملت تشکیل بگیرد... امرای نظام و سوارگاران کشور از این طبقه بر می‌خواستند.

طبقه سوم طبقه دهگانان بود که کار کتابت و دبیری و بازرگانی و رسیدگی بامور کشاورزی و املاک را عهده‌داشت.

طبقه چهارم که از اکثریت مردم ایران تشکیل می‌شد پیشه‌وران و روستاییان بودند، سنگینی این سه طبقه زورمند و از خود راضی بر دوش طبقه چهارم یعنی پیشه‌وران و روستاییان فشار می‌آورد. مالیات را این طبقه ادا می‌کرد، کشت و کار عهده این طبقه بود رنج‌ها و زحمت‌های زندگی را این طبقه می‌کشید و آن سه طبقه دیگر

که از دهگانان و اسواران و ویسپهران تشکیل می‌یافت به ترتیب از کیف‌ها و لذت‌های زندگی یعنی دسترنج طبقه چهارم استفاده می‌کرد.

میان این چهار طبقه دیواری از آهن و فولاد بر پا بود که مقدور نبود بتوانند با هم بیامیزند، اصلاً زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند.

اگر از طبقه ویسپهران پسری دل به یک دختر دهگانی یا دختری از دختر اسواران می‌بست ازدواجشان صورت پذیر نبود.

انگار این چهار طبقه چهار ملت از چهار نژاد علیحده و جداگانه بودند که در یک حکومت زندگی می‌کردند.

تازه طبقه ممتاز دیگری هم وجود داشت که دوش به دوش حکومت بر مردم فرمان می‌راند، این طبقه خود را مطلقاً فوق‌طبقات می‌شمرد زیرا بر مسند روحانیت تکیه زده بود و اسمش «موبد» بود، فکر کنید، آن کدام عدالت است که می‌تواند برای ملت چهار اشکوبه بیک سان حکومت کند.

این طبقه بندی در نفس خود بزرگترین ظلم است، این خودنخستین سد در برابر جریان عدالت است تا این سد شکسته نشود و تا عموم طبقات بیک روش و یک ترتیب بشمار نیایند، تا ویسپهران و پیشه‌وران دست‌برادری بهم نسپارند و پنجه‌دوستی همدیگر را فشار ندهند محال است از عدالت اجتماعی و برابری در حقوق عمومی بیک میزان استفاده کنند.

در حکومت ساسانیان حیات اجتماعی بر دو پایه «مالکیت» و «فامیل» قرار داشت، ملاک امتیاز در خانواده‌ها لباس شیک و قصر مجلل و زنهای متعدد و خدمتگذاران کمر بسته بود.

«خسروانی کلاه و زرینه کفش علامت بزرگی بود» طبقات ممتاز یعنی مؤبدان و ویسپهران در زمان ساسانیان از پرداخت مالیات و خدمت در نظام مطلقاً معاف بودند.

پیشه‌وران زحمت می‌کشیدند، پیشه‌وران بجنگ می‌رفتند، پیشه‌وران کشته می‌شدند و در عین حال نه از اینهمه رنج و فداکاری تقدیر می‌شدند و نه در زندگی خود روی آسایش و آرامش می‌دیدند.

تحصیل علم و معارف ویژه مؤبدان و نجبا بوده، بر طبقه چهارم حرام بود که دانش بیاموزد و خود را جهت مشاغل عالیه مملکت آماده بدارد.

حکیم ابو القاسم فردوسی در شاهنامه خود حکایتی دارد از «کفشگر» و «انوشیروان» روایت می‌کند که خیلی شنیدنی است و ما اکنون عین روایت را از شاهنامه در اینجا بعنوان شاهد صادق نقل می‌کنیم:

بشاه جهان گفت بو ذرجمهر که ای شاه با داد و با رای و مهر سوی گنج ایران دراز است راه تهیدست و بیکار مانده سپاه بدین شهرها گرد ما، در کس است که صد یک ز مالش سپه را بس است ز بازارگانان و دهقانان اگر وام خواهی نگردد دژم بدان کار شد شاه همداستان که دانای ایران بزد داستان فرستاده‌ای جست بو ذرجمهر خردمند و شادان دل و خویچه‌ر بدو گفت از ایدر دو اسبه برو گزین کن یکی نام بردار گو ز بازارگانان و دهقان شهر کسی را کجا باشد از نام بهر ز بهر سپه این درم وام خواه بزودی بفرماید از گنج‌شاه

فرستاده بزرگمهر در میان دهقانان و بازارگانان شهر مرد کفشگری را پیدا کرد که پول فراوان داشت.

یکی کفشگر بود موزه فروش بگفتار او پهن بگشاد گوش درم چند باید؟ بدو گفت مرد دلاور شمار درم یاد کرد چنین گفت کی پر خرد مایه‌دار چهل مر درم، هر مری صد هزار بدو کفشگر گفت کاین من دهم سپاسی ز گنجور بر سر نهم بیاورد قپان و سنگ و درم نبه هیچ دفتر بکار و قلم

کفشگر با خوشرویی و رغبت ثروت خود را در اختیار فرستاده بزرگمهر گذاشت.

بدو کفشگر گفت ای خوب چهر نرنجی بگویی به بو ذرجمهر که اندر زمانه مرا کودکیست که آزار او بر دلم خوار نیست بگویی مگر شهریار جهان مرا شاد گرداند اندر نهان که او را سپارم به فرهنگیان که دارد سرمایه و هنگ آن فرستاده گفت این ندارم برنج که کوتاه کردی مرا راه گنج

فرستاده به کفشگر وعده داد که استعدای او بوسیله بزرگمهر بعرض انوشیروان برسد. و بزرگمهر هم با آب و تاب بسیار تقاضای کفشگر را که اینهمه درهم و دینار بدولت تقدیم داشته بود در پیشگاه شاه معروض داشت و حتی خودش هم خواهش کرد:

اگر شاه باشد بدین دستگیر که این پاک فرزند گردد دبیر ز یزدان بخواهد همی جان شاه که جاوید باد و سزاوار گاه

اما انوشیروان بیرحمانه این تقاضا را رد کرد و حتی پول کفشگر را هم برایش پس فرستاد و در پاسخ چنین گفت:

بدو شاه گفت ای خردمند مرد چرا دیو چشم ترا خیره کرد برو همچنان باز گردان شتر مبادا کزو سیم خواهیم و در چو بازارگان بچه، گردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر چو فرزند ما بر نشیند به تخت دبیری بیایدش پیروز بخت هنر باید از مرد موزه فروش سپارد بدو چشم بینا و گوش بدست خردمند مرد نژاد نماند بجز حسرت و سرد باد شود پیش او خوار مردم شناس چو پاسخ دهد زو نیابد سپاس

و دست آخر گفت که دولت ما نه از این کفشگر وام می‌خواهد و نه اجازه می‌دهد که پسرش به مدرسه برود و تحصیل کند زیرا این پسر پسر موزه فروش است یعنی در طبقه چهارم اجتماع قرار دارد و «پیروز بخت» نیست در صورتیکه برای ولیعهد مادبیری «پیروز بخت» لازم است.

آری بدین ترتیب پسر این کفشگر و کفشگران دیگر و طبقاتی که در صف نجبا و روحانیون قرار نداشتند حق تحصیل علم و کسب فرهنگ هم نداشتند.

البته انوشیروان به نسبت پادشاهان دیگر از دودمانهای ساسانی و غیر ساسانی که مردم را با شکنجه و عذاب‌های گوناگون می‌کشتند عادل است.

آنچه مسلم است اینست که کسری انوشیروان دیوان عدالتی بوجود آورده بود و تا حدودی که مقتضیات اجتماعی اجازه می‌داد به داد مردم می‌رسید ولی اینهم مسلم است که در یک چنین اجتماع... در اجتماعی که به پسر کفشگر حق تحصیل علم ندهند و ویرا از عادی‌ترین و طبیعی‌ترین حقوق اجتماعی و انسانی محروم سازند عدالت اجتماعی برقرار نیست.

گناه کفشگر به عقیده شاهنشاه ساسانی این بود که «پیروزبخت» نبود...

در اینجا باید بعرض خسرو انوشیروان رسانید که آیا این کفشگر زاده «نا پیروز بخت» ایرانی هم نبود؟

نگارنده گوید: تازه معلوم نیست چگونه این داستان از لابلای تاریخ ساسانیان و پادشاهان که پر از مدیحه سرائی و تمجیدهای آنچنانی است نقل شده، و فردوسی که معمولا افسانه‌پرداز آنان بوده و گاهی بگفته خودش کاهی را به کوهی جلوه می‌داده چگونه این داستان را با این آب و تاب نقل کرده؟ و گویا این بیدادگری را عین عدالت و داد می‌دانسته، که آنرا در کتاب خود بنظم درآورده و زحمت سرودن آنرا بخود داده است!! و شاید چنانچه بعضی احتمال داده‌اند- هدف فردوسی نیز همین افشاءگری بوده که از این دروغ مشهور پرده بردارد و عدالت‌دروغین انوشیروان را بر ملا سازد!

۱۲- اختلاف در نقل حدیث و بخصوص اختلاف در متن آن که سبب تردید در اصل حدیث و تضعیف آن می‌شود زیرا در برخی از روایات همانگونه که شنیدید «ولدت فی زمن الملك العادل انوشیروان» است، و در برخی دیگر بدون لفظ «انوشیروان» و در برخی با اضافه کلمه «یعنی» است، بگونه‌ای که از نقل «علی قاری» استنباط می‌شد که معلوم نیست کلمه «یعنی» از اضافات راوی است یا جزء متن روایت است، و در برخی از نقلها متن این روایت بگونه دیگری نقل شده که نه لفظ «عادل» در آن است و نه لفظ «انوشیروان» مانند روایت اعلام الوری طبرسی و کشف الغمّه که در آن اینگونه است:

«... ولدت فی زمان الملك العادل الصالح» که همین عبارت در نقل مجلسی «ره» در بحار الانوار لفظ «العادل» هم ندارد و اینگونه نقل شده «ولدت فی زمان الملك الصالح» که طبق این نقل معلوم نیست این پادشاه عادل صالح، یا این پادشاه صالح و شایسته چه کسی بوده، چون بر فرض صحت حدیث روی این نقل معلوم نیست منظور رسول خدا «ص» انوشیروان باشد، و از اینرو مرحوم طبرسی و اربلی که خود متوجه این مطلب بوده‌اند قبل از نقل این قسمت در مورد سال ولادت آنحضرت می‌نویسند:

«... و ذلك لاربع و ثلاثين سنة و ثمانية اشهر مضت من ملك كسرى انوشیروان بن قباد... و هو الذی عنی رسول الله -صلی الله علیه و آله- علی ما یزعمون: ولدت فی زمان الملك العادل الصالح.»

پی نوشتها:

۱- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۲۵۰. مناقب ج ۱ ص ۱۷۲.

«۲-الموضوعات الكبير» علی قاری- ط کراچی- ص ۱۳۶.